

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین

الطاهرین المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

عرض شد راجع به تحلیلی که مرحوم آقای نائینی راجع به قضیه‌ی شرطیه فرمودند یک مقداری توضیحاتش داده شد یک مقداری عبارت ایشان را بخوانیم ، عرض کردیم مرحوم نائینی احتمالاتی دادند و توضیحا عرض کردیم عمده‌ی این احتمالات این بود ، یک مقدارش احتمالات است اقوال هم هست .

مشهورتر این بود که وجوب که منشأ به هیئت است این وجوب خودش معلق است تعلیق پیدا کرد حالا یا تقدیر یا تعلیق ، بعد ایشان :
و كذلك لا يمكن ارجاع الشرط إلى المنشأ بالهيئة ، لان الاشتراط يتوقف على لحاظ المعنى اسميا ، چون باید معنا لحاظ اسمی بشود و منشأ به هیئت معنای حرفی است ؛

ولا يعقل ورود الشرط على المعنى الحرفي ، بعد توضیحاتی که گذشت دیگر ؛

لا لكذا... بل لان المعنى الحرفي مما لا يمكن ان يلتفت إليه ، عرض کردم ایشان تعبیرشان اینجا این است اما در معنای حرفی ، معنای حرفی را اصولا ایجاد می‌دانند ، روی آن مبنای خودشان این روی مبنای عالی و استقلالی است این حرف و ما هم به جای لا يلتفت الیه عرض کردیم معنای حرفی هم معنای اندکاکی است معنای خود هیئت هم معنای اندکاکی است راست است این مطلب ایشان در این جهت درست است و لو با ظاهر آن نمی‌خواند ؛

لفنائه في الغير وكونه مغفولا عنه في موطن وجوده الذي هو موطن الاستعمال ، این کلمه‌ی موطن وجودش موطن استعمال است این با ایجاد بودن می‌سازد در جلسه‌ی قبلی هم عرض کردیم با آن مبنای ایشان می‌سازد ؛

على ما تقدم بيانه في مبحث الحروف ، فالمنشأ بهذه الهيئة لا يمكن ان يقيد ، لعدم الالتفات إليه ، عرض کردیم حق در مقام این است که معنا چه التفاتی باشد چه غیر التفاتی باشد ، اندکاکی باشد یا اندکاکی نباشد قابل تقیید هست ، بله اگر معنای اسمی بود به لحاظ لفظی قابل تقیید است اگر معنای حرفی بود به لحاظ فعل می‌تواند تقییدش بزند نتیجه‌اش یکی است مثلا اگر گفت الاکرام واجب چون کلمه‌ی واجب را تصریح به آن کرده می‌توانیم بگوییم اطلاق دارد ، یا الاکرام واجب عند مجيء زيد می‌گوییم قید دارد چون کلمه واضح است .

اما اگر گفت اکرم زید این همین طور است فرقی نمی کند این هم اطلاق دارد، در اینجا وجوب معنای حرفی است یعنی معنای اندکاکمی است اکرم زید این هم معنای اندکاکمی است، در معنای اندکاکمی امکان تقیید وجود دارد آن جائیک زید فاکرمه، پس اگر گفت الاکرام واجب ایشان نظرش این است که اگر می خواهد اطلاق و تقیید باشد باید یک معنای، این مثل الاکرام واجب این اطلاق دارد الاکرام واجب عند مجیء زید این تقیید می خورد اما اگر گفت اکرم زید اطلاق ندارد خوب چه فرق می کند به نظر ما هم اطلاق دارد دقت می کنید؟

نهایتش این است که در مثل الاکرام واجب هم لفظ اکرام تصریح شده اسم است همان واجب اسم است لذا هر دو یعنی اسم ظاهر معنای التفاتی هستند هر دو اطلاقی که منعقد می شود اطلاق لفظی منعقد می شود لفظی به این معنا و اما اگر گفت اکرم زید همان طور است اینجا هم وجوب است لکن وجوبی که مندرک است در بین مادهی اکرام و هیئت اکرام و این طرف که زید است و طرف دیگر که آمر است یک معنای اندکاکمی بین اطراف است، این هم قابل تقیید هست چون می گوید اکرم زید عند مجیئه اینکه قابل تقیید است چه فرقی می کند؟

فقط تقیید را اگر بخواهیم دقت بکنیم در اینجا فعل تقیید در نظر گرفته می شود آنجا خود لفظ تقیید پیدا می کند یا خود لفظ اطلاق پیدا می کند. پس بنابراین آنچه که الان ما داریم به ذهن ما در این جهت هیچ فرقی نمی کند و تحلیلی هم که ایشان می خواهد اقامه بکند روی این جهت یعنی تحلیل اساسی مرحوم نائینی هم می خواهند وجوب را در بیاورند هم نه آن وجوبی که مشهور گفتند، هم اکرام را در بیاورند نه آن اکرام به شیخ انصاری منسوب شده وجوب در، وجوب اکرام، پس این،

این وجوب اکرام را ایشان این معنا را قابل تقیید می داند، دقت می کنید؟ لکن قابل تقیید می داند به این معنا که ممکن است تقیید بشود به یک نکته ای، این وجوب دیگر وجوب اندکاکمی نیست به اصطلاح ایشان این وجوب اکرام ایشان می گوید مستفاد از هیئت وجوب اکرام است این وجوب اکرام به تعبیر ایشان مقید می شود به آمدن زید این اشکال ندارد، پس وجوب تنها نیست اکرام هم نیست، وجوب به منای اندکاکمی هم نیست که معنای حرفی باشد، وجوب اکرام، این وجوب اکرام از مفاد جملهی اکرمه در می آید این مقید می شود به آمدن.

و کذا لا یعقل ان یرجع الشرط إلى المحمول المنتسب، مراد ایشان از محمول منتسب همان وجوب اکرام است، یعنی ایشان آمده هم نسبت را که معنای حرفی است در نظر گرفته لکن نسبت را با خود محمول با وجوب یعنی وجوب اکرام نه وجوب به معنای اندکاکمی لکن بعد الانتساب فی الزمان نه اینکه انتساب بعد، چون اگر بعد باشد به قول ایشان معنایش نسخ است یعنی اول گفته اکرمه بعد گفته ان جائیک چون اول اینکه مطلق آورده بعد قید آورده لذا بعد الانتساب نیست؛

إذ لو فرض تأخر الاشتراط عن وجوب الاكرام مثلا زمانا يلزم النسخ كما لا يخفى. وكذا لا يمكن ان يرجع الشرط إلى المحمول في رتبة الانتساب ، به محمول در رتبه‌ی انتساب نه ؛

سواء أريد من المحمول المتعلق ، که همان وجوب باشد ، ببخشید اکرام باشد ؛

وهو الاكرام الذي يحمل على الفاعل ، أو أريد منه الوجوب ، لأنه على كل تقدير يرجع التقييد إلى المفهوم الفرادي ، که مفهوم اکرام باشد ؛

فلا بد من أن يرجع التقييد إلى المحمول المنتسب بوصف كونه منتسبا ، این نتیجه‌ی نهایی ایشان محمول منتسب هم به معنای وجوب اکرام . یعنی اگر دقت بکنید یعنی ایشان سعی کرده آن معنای حرفی که نسبی بوده هم باشد آن را هم لحاظ کرده ، لحاظ کرده دقت کردید ؟
لكن لحاظش کرده به جوری که باز وجوب اکرام در بیاید یعنی وجوب اکرام استفاده بشود و این وجوب اکرام قابلیت تقييد دارد لكن بوصف كونه .

البتة ایشان در اینجا به اصطلاح یک حاشیه‌ای دارد مرحوم ، یعنی این آقایانی که کتاب را چاپ کردند یک حاشیه‌ای دارد که عبارت شیخ انصاری را در تقریرات و بعد در قوامع الفضول و اینها چاپ کرده است ربطی به اینجا ندارد این حاشیه نمی دانم حالا چرا اینجا این حاشیه را ایشان زده ، محقق کتاب نه آقای مقرر کتاب ، کسی که کتاب را تقریر کرده است .

در آن صفحه‌ی قبلی الان صفحه‌ی ۱۸۱ بود ، در صفحه‌ی ۱۸۰ یک حاشیه‌ای دارد باز خود مقرر ، اینجا خود مقرر دارد نه مرحوم نائینی که ایشان می گوید محمول منتسب ، یک حاشیه‌ای مقرر دارد و ربما یختلج فی البال ، دوسه معنای دیگر خودش می کند ، خود مقرر می کند به نظرم این دو تا حاشیه جابجا چاپ شده است ، این دو تا حاشیه جابجاست ، برای مرحوم شیخ باید

چون اینجا نوشته فما فی التقرير من ارجاع الشرح در ماده اینجا آن حاشیه را زده ربما یختلج فی البال بعد هم نوشته منه ، منه یعنی از مقرر مرحوم آقای کاظمی ، ظاهرا این برای این طرف بوده آن برای آن طرف بوده غرض دقت کنید در تحقیق کتاب این دو تا حاشیه جابجا چاپ شده است ، این حاشیه که اینجا دارد مطارح الانظار فلان این برای صفحه‌ی قبل است در ذیل فما فی التقرير اما بوصف كونه متصفا این حاشیه دارد .

علی ای حال خود مرحوم آقای کاظمی هم غیر از این معانی که مرحوم نائینی فرمودند سه تا معنا هم خود ایشان احتمال دادند ربما یختلج فی البال ، و ربما یختلج ایضا دو تا یا سه تا ، بله کما انه ربما یختلج سه تا ، سه تا اختلاج بال هم فرمودند که به ذهن این جور می آید

ممکن است به ذهن این جور بیاید، سه تا مطلب در این جهت ایشان فرمودند آقایان بخواهند مراجعه کنند. دیگر حالا ما کلام خود مرحوم نائینی را می خوانیم زیادی هم هست دیگر آراء مرحوم آقای مقرر هم رحمه الله.

مرد بزرگواری بود تصادفاً تا ایشان زنده بودند تقریباً مدرس اول نجف ایشان بود خیلی خوش صدا و خیلی بلند صحبت می کرد خیلی هم شلوغ بود درس بعد از زمان آسید ابوالحسن و بعد از مرحوم نائینی یکی از درس های شلوغ خارج نجف در اصول درس همین مرحوم آقای کاظمی بود رضوان الله علیه، سخته کرد ایشان فوت کرد.

بله تصادفاً آقای بجنوردی می فرمود که این سخته ی، دو تا سخته کرد بعد برای استراحت کوفه بود داشت غذا می خورد حتی گفت غذای خوبی به اصطلاح آن وقت نجفی ها مثلاً مرغی مثلاً بر دم برای ایشان این ران مرغ را داشت می خورد گفت من ان شاء الله فردا می آیم نجف درس می گویم و مثلاً نظر بد خواهان را از بین می برم، همان شب سخته کرد ایشان، آن شبی که بنا بود فردایش بیایند این را مرحوم آقای بجنوردی قدس الله سره، دیگر بشر این جور است دیگر.

یک دفعه ی دیگر برای شما عرض کردم آقای مفتی الشیعة رحمة الله علیه ما هم یک مقداری از کفایه را خدمت ایشان بودیم حق دارند به گردن ما می فرمودند این مرحوم نواب صفوی که قم آمدند خوب می دانید نواب خیلی تند منبر می رفت و جیغ و داد و خیلی این طوری در مسجد امام حسن عسکری یک بعد از ظهری ایشان سخنرانی داشت، ایشان گفت من بودم آنجا، خود آقای مفتی الشیعة، گفت من پای سخنرانی ایشان بودم، ایشان آن وقت زمان استالین بود اواخر حیات ایشان، روی منبر همین جوری خوب می دانید دیگر رسمش خطاب کرد استالین تو منکر خدا می شوی تو می گویی خدا نیست حالا اگر فرض کنیم این نفست در گلو گیر کرد چه کسی ممکن است تو را نجات بدهد غیر از خدا، گفت صبح ساعت ۷ که رادیو باز کردیم گفتند دیشب استالین سخته کرده است، خود آقای مفتی الشیعة برای من نقل کردند که خیلی عجیب است، گفت حالا تصادفی بود مثلاً همین جوری گفت این نفست اینجا گیر بکند چه کسی تو را نجات خواهد داد، گفت صبح ساعت ۷ که رادیو را باز کردیم گفتند استالین دیشب سخته کرده است، بعد از صحبتی که ایشان

علی ای حال حوادث گاهی این جور خیلی غیر طبیعی است.

علی ای حال سه تا احتمال، من نمی دانم دقت کردید چه می خواهم بگویم مراد مرحوم نائینی چیست؟ مرحوم نائینی یک: معنای حرفی را فهمیده که یک نوع معنای نسبی است اندک اکی است فانی است این را فهمیده، در مطلب دوم این را فهمیده که وجوب معلق نیست که مشهور قائلند، در مطلب سوم می خواهد بگوید اکرام معلق نیست یا مقید نیست، حالا من معلق گفتم ایشان مقید می گوید.

گاهی هم تعلیق گفت حالا گاهی عبارت ایشان مختلف است ، اکرام هم معلق نیست که به مرحوم شیخ نسبت داده شده است ، یک چیزی ما بین این دو تاست یعنی وجوب اکرام آن وقت این وجوب اکرام این دیگر قابل اطلاق هست یعنی ایشان می خواست یک چیزی درست بکند که قابل اطلاق باشد روشن شد ؟

آن وقت چون معنا معنای حرفی است به هر حال محمول منتسب لکن نه بعد از اینکه محمول منتسب درست شد تقیید می آید آن نسخ می شود ، محمول منتسب به وصف انتساب یعنی آن معنای نسبی بودن را هم در نظر گرفت ، یعنی اگر خوب دقت بکنید همان حرفی است که بنده ی سرا پا تقصیر زدم ایشان پیچانده است .

ما آمدم گفتیم آقا یک وجوب اندکاکی ، وجوبش اندکاکی است ما بین اکرام این وجوب اندکاکی یک معنای حرفی است خود این وجوب اندکاکی ، این وجوب اندکاکی اطلاق و تقیید دارد روشن شد ؟ ایشان هم آمد وجوب را تنها نگرفت اکرام را هم تنها نگرفت وجوب اکرام گرفت برای اینکه اطلاق درست بکند آن هم در رتبه ی انتساب برای اینکه بعدا حرفی را درست بکند روشن شد ؟

این دقیقا همان معنایی است ، آن معنا را می گفتیم راحت تر بود ، خیلی نمی دانم دقت کردید ؟ من بعد از فکر گفتم ، خوب این معلوم می شود خیلی فکر کرده مرحوم نائینی البته خوب دوره ی پنجم و ششم ایشان است این دوره ی شاید سوم ایشان بوده است دوره ی دوم یا سوم یا چهارم ، غرضم اینکه مرحوم نائینی روی این قسمت فکر کردند بررسی کردند به این نتیجه ما البته این مطلبی را که الان دارم عرض می کنم خدمتان همه برای دوره ی دوم ما در بحث مفهوم شرط است تازگی نگفتم خیال نفرمایید ما عوض کردیم ، همان مباحث ماست سابقا گفتیم .

همین معنای اندکاکی قابل تقیید که هست چون اصولا تقیید در اختیار بشر است ممکن است یک معنای اندکاکی بیاورد تعلیقش بکند باز به یک معنای اندکاکی دیگر ، باز آن دومی را هم تعلیق بکند به یک معنای اندکاکی ، این می شود . عرض کردم معانی حرفیه اصولا جزو معانی ، یعنی جزو مرحله ی کمال عقل بشری است یعنی آن عقل انسانی و آن دقت ها و ظرافت ها و قیدها و این مقید است به این قید . در صورتی که این قید را داشته باشد ، این مقید است به هندوانه ای که در فصل بهار برداشته می شود ، آن هندوانه ای هم که در فصل بهار برداشته می شود ، مثلا فرض کنید ، مثلا در باب حنظل نوشتند دیگر هندوانه ی ابو جهل اگر شاخه اش یک دانه هندوانه داشته باشد آن مسموم است شاخه ای که باید چند تا هندوانه داشته باشد ببینید دقت کنید ، قید می آورند ، آن شاخه ای که دارای

آن وقت آن شاخه‌ای که دارد این را باید صبح بچینند آن وقت آن هندوانه را هم باید ساعت ۲ بعد از ظهر بخورند ، ببینید همینطور قید ، اینها را می‌شود ، یعنی در زندگی بشر این ، یعنی طبیعت پیشرفت ، و لذا بشر احتیاج به معانی حرفی و هیئات پیدا کرد اصلا سرش این شد دقت کردید ؟ و لذا معانی حرفی بسیار معانی شریف و نجیب و اصیلی هستند از این جهت چون این نماینده‌ی فکر روشن بشر است نماینده‌ی علو فکری انسان است .

اینقدر می‌تواند قید بیاورد ، قید بیاورد ، قید بیاورد در عین اینکه یک معنای حرفی است می‌خواهد بگوید هندوانه بخور که در فصل فلان چیده باشند ، شاخه‌اش فلان باشد ، ساعت فلان باشد ، دائما پشت سر هم قیود بیاورد قید اندر قید بیاورد این هیچ مشکلی ندارد که مشکل خاصی ندارد ، آن وقت اگر قید بیاورد گفت هندوانه بخور ، خوب هندوانه بخور می‌شود مطلق ، نه آن قسمتش مشکل دارد نه این قسمتش مشکل دارد .

ببینید محمول منتسب لکن فی رتبة وصف الانتساب دقت کردید چه شد ؟ محمول منتسب ، وجوب منتسب به اکرام ، نه وجوب مطلق که مشهور گفتند خوب این همان حرف ماست که اندکاکای ، اندکاکای یعنی چه یعنی مندرک است بین مخاطب و بین اکرام این اندکاکای خوب معنایش همین است این محمول منتسب .

ما اندکاکای گفتیم که این منتسب ایشان هم درست بشود ، در حقیقت اگر دقت بکنید حرفی را که ما زدیم و لذا بنا بر این مسلکی که ما عرض کردیم هیچ فرقی بین مطلق و مقید نیست ، اکرم زیدا بگوید اکرم زیدا ان جائک هر دو را بگوید فرقی نمی‌کند هر دو به حساب وجوب اندکاکای هستند در اینجا هم وجوب اندکاکای است در آنجا هم ، فرقی نمی‌کند .

یکی از حضار : نائینی قبل از فعلیت دارد بررسی می‌کند ها ؟ چون هنوز مجبئی نبوده که فرد بخواهد موضوع فعلی بشود یا شرط

آیت الله مددی : ما هم قبل از فعلیت است .

یکی از حضار : یعنی منظورم این بحث قبل از فعلیت است ؟

آیت الله مددی : بله قبلش

یکی از حضار : چون وجوب دارد یا نه حالا

آیت الله مددی : آن بحث دیگری است

یکی از حضار: نائینی گفت قبل از فعلیت موضوع می گفت حکم نداریم یا فعلیت نداریم این را

آیت الله مددی: آن بحث دیگری است تابعیت کیفیت جعل است،

یکی از حضار: قبل از دلوک نه وجوبی هست نه واجبی

آیت الله مددی: این را بعد از ان شاء الله در صفحه ۱۸۳ می گوید: گاهی مقدمات وجوبی است، گاهی مقدمات وجودی است این را می گوید، بعد می گوید ایشان؛ فردا ان شاء الله اگر فردا تعطیل نبود و الا اگر تعطیل بود پس فردا.

یکی از حضار: حالا اصل سوال غیر از تحلیل ها برای اینکه رسیدن به یک پاسخ به یک سوال اصلی نائینی آن چیست؟

آیت الله مددی: آن که آن مقدمات وجوبی یا وجودی بحث مستقلی است.

یکی از حضار: یعنی هنوز هیچ سوالی را نمی خواهد جواب بدهد.

آیت الله مددی: الان فقط تحلیل می خواهند بکنند. تحلیلی که ما کردیم، دقت کردیم فرق را؟

تحلیلی که ما کردیم چه مطلق باشد چه مقید وجوب اندکاکی است اکرم زیدا وجوب اندکاکی، الاکرام واجب وجوب اندکاکی نیست التفاتی است یا به قول آقایان استقلالی حالا ما گفتیم التفاتی. گفتیم آقای سیستانی حفظه الله هم تعبیر کردند به لف و نشر یعنی معنای حرفی را لف جمع شده، معنای اسمی نشر باز شده حالا شما می توانید لف و نشر هم بگویید، استقلالی و عالی هم بگویید، اندکاکی و التفاتی هم بگویید، حالا من التفاتی و اندکاکی می گویم.

یک دفعه یک معنا اندکاکی است یک دفعه معنا را خودش را نگاه می کنیم الاکرام واجب، طبعا اگر التفاتی شد اطلاق و تقییدش راحت تر است طبیعتا چون لفظی می شود آن اطلاق و تقیید قبول می کند اما چون لفظی نیست یک تأمل می خواهد اگر گفت اکرم زیدا این هم مطلق است فرق نمی کند ما هم اکرم زیدا را مطلق می گیریم.

اگر گفت اکرم زیدا عند مجیئه این مثل این است که بگوید ان جائك زيد فاکرمه در تقیید مثل آن در تقیید نمی خواهیم بگویم مثل آن در مفهوم چون اگر عند گفت شاید مفهوم نداشته باشد ان گفت شاید مفهوم داشته باشد در لغت عرب ان برای، دقت کردید؟

در اطلاق و تقیید نظر من الان در اطلاق و تقیید یا اطلاق و اشتراط مثل هم هستند هیچ فرق نمی کند دقت می کنید؟ یعنی تحلیلی را که ما ارائه دادیم به عنوان معنای اندکاکی در معنای حرفی در مطلق، فقط در معنای اندکاکی اینها خیال کردند تقیید ممکن نیست نه ممکن

است لذا عرض کردیم در حقیقت اگر دقت بکنید گفتیم سه تا معنای اندکاکی است نه دو تا یکی، ایشان تمام مشکل را روی اولی بردند. چون جاء زید هم معنای اندکاکی نیست آنجا هم نسبی است.

بعد خود ان جائک فاکرمه این نسبت بین جزاء، این هم یک معنای اندکاکی است، ما یک تحلیل کامل ارائه دادیم، این منافات ندارد در معنای اندکاکی عرض کردم الان برای شما. یک دفعه می گویند هندوانه بخور، یک دفعه می گویند هندوانه بخور به این شرط که مثلاً از آن فصل بهار باشد، فصل بهار هم فرض کنید در شهرهای گرمسیر باشد آن هندوانه هم مثلاً به اینکه در شاخه اش بیش از یک محصول باشد آن هندوانه هم، ده تا، بیست تا، شرط بیاورد برای همان معنا، هیچ مشکل ندارد مشکل خاصی را ما احساس.

اینکه نائینی می گوید محمول منتسب فی رتبة بوصف الانتساب این همان معنای حرف بنده است، این انتساب را که آورد حرفی می خواهد درست بکند، خوب به جای این حرف همین اندکاکی می گفتیم راحت تر بود دیگر.

یکی از حضار: انتساب را که می گویند منظورشان این نیست که برگشت به مفهوم اسمی داشته باشد؟

آیت الله مددی: نه می خواهند همین را بگویند رتبه، در رتبه ی انتساب یعنی می خواهد محمول منتسب را درست بکند که بشود معنای اسمی این معنای اسمی قابل تقييد بشود، قابل اطلاق باشد، نمی خواهد معنای اسمی باشد، معنای حرفی هم باشد قابل است. چیزی که هست در معنای اسمی چون التفاتی است تقييد و اطلاق واضح است این چون به فعل است تقييد و اطلاق به آن باز، یعنی می تواند تقييد بزند، پس اگر تقييد نزد می شود اطلاق، آنجا لفظ است فرقی فقط همین است هیچ فرق دیگری با هم ندارند.

پس این مطلب که مشهور گفتند وجوب مشروط است نه انصافاً وجوب مشروط است حق با مشهور است لکن وجوب اندکاکی این معنایی که ایشان می گوید محمول منتسب که همان وجوب اکرام باشد در مقابل مرحوم، یعنی می خواهد وجوب تنها را گرفته از اکرام جدا کرده است ایشان می گوید نه وجوب با اکرام، این وجوب با اکرام همان اندکاکی است که ما می گوئیم دیگر وقتی اندکاکی شد طبعش اکرام است دیگر.

یکی از حضار: اشکال شیخ انصاری که می فرماید وجوب هر چیز یعنی وجوب اکرام باز نمی تواند چون هنوز وجوبی نیست که بعد بخواهد قید بخورد.

آیت الله مددی: نه آن چیز است معنای حرفی هیئت معنای حرفی قابل تقييد نیست.

یکی از حضار: ولی بحث اینجوری هم داشتند

آیت الله مددی: نه خیر آن اشکالش این است، اشکال مرحوم شیخ معنای حرفی قابل تقييد نیست، خوب چرا نباشد؟ معنای حرفی هم قابل تقييد است.

عرض کردم تقييد را اینها خیال می کردند حتما باید یک لفظی باشد تصریح به آن شده باشد، حروف و معانی حرفیه و هیئات تصریح نشده است به آن و لذا تقييد، نه تقييد در حقیقت یک نوع فعل است، تقييد در اینجا، اطلاق در اینجا به معنای اینکه شرط نکرده است یعنی می توانسته شرط بکند شرطی نکرده است نه اینکه لحاظ کرده خودش را فی نفسه، لحاظ فی نفسه نمی شود چون مندرک در اطراف است، چون می توانسته شرط بکند این مقدار کافی است در اطلاق اینکه بگوییم لحاظش کرده خودش را و مطلق اراده کرده مراد این است. علی ای حال این مطلبی را که مرحوم نائینی قدس الله سره در اینجا فرمودند:

أي وجوب الاكرام أو الاكرام الواجب .

وبعارة أوضح: الشرط لابد ان يرجع إلى ما هو نتيجة الحمل في القضية الخبرية، أو نتيجة الطلب، ببينيد ایشان نکته را دائما برده روی طلب روی وجوب، نتیجه؛

في القضية الطلبية. ففي مثل كلما كانت الشمس طالعة فالنهار موجود يكون المشروط هو وجود النهار، وفي مثل ان جائك زيد فأكرمه، يكون المشروط هو الاكرام الواجب أو وجوب الاكرام. والظاهر رجوع كل منهما إلى الآخر، والسرفي لزوم رجوع الشرط إلى مفاد الجملة والمتحصل منها، باید به مفاد جمله، این مفاد را می خواهد برای اینکه باید یک معنای اسمی باشد؛

هو ما عرفت: من كون القضية الشرطية انما هي تعليق جملة بجملة أخرى، نه تعليق معنا اندکاکي به معنای اندکاکي دیگر؛

وهذا لا يستقيم الا ان يرجع الشرط إلى مفاد الجملة الخبرية أو الطلبية، وهو في القضية الخبرية وجود النهار مثلا، وفي القضية الطلبية وجوب الاكرام أو الاكرام المتلون بالوجوب، والنتيجة امر واحد. وعلى كل تقدير يحصل المطلوب، وهو اخذ الشرط مفروض الوجود، لان أداة الشرط انما خلقت، حالا خلقت یعنی وضعت در لغت عربی که خلق تکوینی که مراد نیست؛

انما خلقت لفرض وجود متلوها، عرض کردم این فرض را هم گفتند ایشان؛

ویرجع بالآخره إلى الموضوع ويكون مفاد (ان استطعت فحج) مع (يجب الحج على المستطيع) أمرا واحدا ، كما عرفت بما لا مزيد عليه . این يجب الحج على المستطيع که شرط آورده با ان استطعت فحج یکی می شود در حقیقت مفادش یکی می شود ، این خلاصه‌ی چند ، هفت ، هشت سطر ایشان است که من یکجا خواندم .

اما یک سوالی که اینجا مطرح می شود که من هنوز هم نفهمیدم مراد مرحوم نائینی چیست می گوید کل ما كانت الشمس طالعة كان النهار موجودا این مثل ان جائك زيد فاکرمه ، می شود احدهما را مکان آخر به کار برد ، مثلا کلما جائك زيد فاکرمه ، ان كانت الشمس طالعة كان النهار موجودا ؟ این در لغت عرب اصلا فهم عرفی با این مساعد است اصلا ؟

یکی از حضار : حالا چرا اینها را می خواهند به هم برگردانند ، چه لزومی دارد چه به قولی ظرفیت

آیت الله مددی : لزوم که جای خودش ، بطلان دارد لزوم ندارد . اصلا کلما كانت الشمس طالعة را می شود گفت کلما جاء زيد فاکرمه ، تعجب است از ایشان که خیال کرده هر دو یکی است این جمله‌ی طلبیه با جمله‌ی خبریه یکی است .

می گویم اینها تمام اشکالات آن معانی اعتباری و مطالبی که راجع به مقام اعتبار است دقت نکردند ، کلما كانت الشمس طالعة قضیه‌ی واقعیه است حقیقیه است اینکه یکی شرط است و یکی جزاء است این تفکیک اثباتی است نه ثبوتی نه اینکه بین وجود شمس و وجود نهار ، طلوع شمس و وجود نهار می خواهد ایجاد رابطه بکند این رابطه واقعی است هست ، این فقط برای اثبات علم است مثلا شما ساعت را نگاه کردید ساعت ۹ است خوب پس ۹ روز است ، اما یک طوفانی گاهی می آید دیدید دیگر اینقدر سیاه می شود که آدم هیچ چیزی نمی بیند ، می گوید الان درست است ساعت ۹ روز است ، خورشید را نمی بینم اما خورشید هست وقتی ساعت ۹ باشد ببینید این یک تفکیک اثباتی است یعنی یکی را شرط قرار می دهد یکی را ، و لذا هم کل می آورد چون قابل تفکیک نیستند ثبوتا قابل تفکیک نیستند دقت کردید ؟

اما در مثل ان جائك امر اعتباری است این تفکیک ثبوتی است نه اثباتی ، این که آمده یکی را شرط قرار داده این قراردادی است و لذا ممکن است معی زید باشد وجوب اکرام نباشد مثلا بگوید اگر زید آمد نمراتش کمتر از ۱۰ بود اکرامش نکن ، برای همین است که اینجا ان آورده آنجا کلما توجه فرمودند نائینی دقت کردید چه شد ؟ ایشان خیال کرده ، دقت کردید ؟

اینکه تفکیک کردیم بین شرط ، روشن شد چه می خواهیم بگویم ؟ تفکیک کردیم بین شرط و جزاء ، تفکیک کردیم بین ادات شرط ، دقت کردید ؟ این تفکیک در مثل کلما و لذا هم کلما گفتیم اصلا آنجا ببینید .

در حقیقت ما می خواستیم بگوییم طلوع خورشید با نهار یکی است می خواهیم این را بگوییم ، اما اینجا قانون است ممکن است صبح گفته ، شب قیدش بزنید ، فردا روز بعد قیدش بزنید ، لذا الفاظ ، مگر در جایی که قانون اساسی باشد که تفکیکشان امکان نداشته باشد و الا در قانون کلاما نمی آورند ، نمی گوید کلاما جائک زیّد فاکرمه در قانون ندارد چنین چیزی .

چرا چون ممکن است از فردا حکم قید پیدا بکند ، پس فردا حکم قیدی به آن بزند ، حالا غیر از این که اصلا ممکن است حکم را بردارد اصلا کلا ، اما کل ما کانت الشمس طالعة کان النهار موجودا نمی تواند حکم را بردارد اصلا توجه عجیبی است مرحوم نائینی از ایشان ، شأن ایشان بعید است که ، می گویم من فکر می کنم که نکته این است که مسائل ،

یعنی واقعا مرحوم آقای سید محمد حسین طباطبائی و استادشان آقای اصفهانی این مساله ی اعتباری و وجود اعتبارات و ادراکات اعتباری کار خیلی ضروری بود و باز تفکیک اینها ، الان ببینید شما در همین بحث اخیر که در بحث مکاسب کردیم گفتیم احتمال دادیم که ادله ی استصحاب یک نوع اعتبار ادبی باشد اصلا اعتبار قانونی نباشد کلا ، این برای فرق بین اعتبارات ، و عرض کردیم ایشان فرق بین این دو تا اعتبار این کلام مرحوم آقای طباطبائی بیشتر روی اعتبارات ادبی است ، این دو تا با هم دیگر فرق دارد .

چرا پس ما می گویم ان جائک زیّد ، کشکی گفتیم ؟ نمی گویم کلاما جائک زیّد فاکرمه دقت می کنید ؟ چون اگر کلاما گفت یعنی رابطه واقعی است قابل تفکیک نیست ، بعد ممکن است دو ساعت بعد باید برش دارد یعنی چه قابل تفکیک نیست ؟ این که کلاما کان ، اصلا در منطق که سوق قضیه ی شرطیه ی کلیه را کلاما آوردند چون در منطق نظرشان به امور اعتباری نیست به ادراکات اعتباری اصلا نیست . اصلا نظرشان و اینکه در لغت ان آوردند چون نظرشان به ادراکات اعتباری است ، اگر هم در جایی گفت ان کانت الشمس طالعة این به خاطر اینکه مثلا تسامحی باشد و الا در واقع کلاما کانت الشمس طالعة کان النهار موجودا ، اصلا ان را در لغت برای اعتبار آوردند یعنی دو چیز را می خواهد به همدیگر یا تقدیر به قول ایشان شرط بکند یا تعلیق ، تعلیقش بکند یکی را بر دیگری ، اگر

ما نظرمان این است که اگر تقدیر باشد قضیه ثنائیه می شود مثل مفهوم وصف می شود اگر تعلیق باشد قضیه ثلاثیه می شود ، چون یک نسبت جاء زیّد هست یک نسبت اکرمه هست یکی این دو تا را به هم دیگر ربط بدهد یکی را معلق ، یعنی سه قسمت می کند نه اینکه یکی قید دیگری بشود فقط نه این دو تا را با همدیگر ربط هم بدهد .

و لذا عرض کردیم در تحلیل قضیه ی شرطیه ما سه تا معنای حرفی داریم نه دو تا نه یکی ایشان رفته روی جزاء فکر جزاء کرده جزاء داریم ، تعلیق داریم ، شرط هم داریم ، متلو ادات شرط ، خود متلو ادات شرط هم باز نسبت است البته ایشان گفته مفاد جملة بجملة یا تقیید

جمله، تقييد نيست تعليق است كما اينكه اينجا ايشان تعليق زده ، تعليق جملة بجملة و تعليق جملة هم نيست ، تعليق جملة بجملة اخرى مثل كلما كانت الشمس طالعة كان النهار موجودا آن هم تعليق جملة ، اين نيست نه .

تعليق يك معنای اندكايي يك امر اعتباري به يك امر اعتباري ديگر لكن اين امر اعتباري را تارة به نحو اندكايي ملاحظه مي كند تارة به نحو التفاتي و تفصيلي و به اصطلاح استقلالتي نگاه مي كند فرقي است فرق ديگري ندارد و اينكه ايشان فرمودند هر دو در قضيه چه شرطيه باشد چه حمليه باشد يرجع الي امر واحد در وجود نهار نه اصل وجود اينجا هم برمي گردد به وجوب اكرام نه اصل وجوب و نه اكرام اين مطلبي كه ايشان فرمودند انصافا كم لطفي فرمودند قياس اين دو تا با همدیگر اصلا قياس مع الفارق است .

در كلما كانت الشمس طالعة يك تفكيكي ما بين شرط و جزاء مي كنيم اين تفكيك به لحاظ مقام اثبات است ، چون در ثبوت يكي است طلوع شمس با آفتاب يكي است ديگر با وجود نهار يكي است اگر شما دانستيد كه الان نهار است پس بدان حتما خورشيد هم موجود است ولو خورشيد را نبينيد .

مثل بقية الله در آن توقيع مبارك دارند كه وجود من در زمان غيبت مثل اينكه خورشيد هست اما پشت پرده است پشت ابر است نه اينكه در زمان غيبت خورشيد نيست ، خورشيد هست در همان توقيع مبارك همين و اما الحوادث الواقعة در همان توقيع است اين قصه در همان توقيع است فالانتفاع به ، يعنى خورشيد پس ابر هم باشد بهار بهار است ، زمستان زمستان است ، تابستان تابستان است ، ميوه ها رسیده مي شوند شرايط اقليمي برقرار است اموري كه هست ولو پشت ابر باشد . خورشيد كه باشد نهار هست وجود نهار هست الان ، خورشيد هست ولو دیده نشود . اين تفكيك يك تفكيك اثباتي است نه تفكيك ثبوتي ، اما ان جائك زيد فاكرمه تفكيك کرده اين دو تا را و تعليق کرده احديهما را بر ديگري اين يك تعليق ثبوتي است دقت كرديد ؟ اين يك تعليق ثبوتي است ، روشن شد چه مي خواهيم بگويم ؟ اين يك تفكيك ثبوتي است .

دو تا چيز هستند يكي آمدن زيد يكي وجوب اكرام ربطي هم به هم ندارند اين مي آيد با ان اينها را ربط به هم مي دهد نه اينكه ، آنجا تفكيك واقعا تفكيك ، آن يك چيز است اين يك چيز ، طلوع شمس با وجود نهار يكي است دو تا نيست ، لذا اگر آمد جدانشد به خاطر مقام اثبات است يعنى به خاطر اينكه شما علم پيدا بكنيد شما اگر جايي رسيديد در هوايما حالا نمي دانيد كجا هست دقيقا خورشيد را مي بينيد مي گويد اين منطقه نهار است الان خورشيد را كهديد نهار ، نهار بود خورشيد هم هست ولو خورشيد نبينيد ، خورشيدديد نهار ، اين تفكيك اثباتي است كلما كانت الشمس طالعة كان النهار موجودا يك نوع تفكيك اثباتي است نه تفكيك ثبوتي .

یکی از حضار: تحلیل هست خودش است.

آیت الله مددی: هستی خودش است، آن واقعه این است یعنی به خاطر مقام اثبات جدایش کردند و الا یکی است دو تا نیست اصلا، طلوع شمس با وجود نهار یکی است.

مثلا می گوید اگر نبض تند است تب دارید، حالا نبض تند است نگاه می کنید می گوید نمی فهمم تب ندارم ظاهرا، می گوید نمی شود تب داری وقتی نبض تند بود یک خللی در بدن آمده حالا یا تب است یا بالاخره یک مشکلی در بدن پیدا شده است، این به خاطر وجود است مثل اینکه الان یک بعضی از دکترها می گویند ما می توانیم مزاج افراد را و داخل بدن افراد را از راه ناخن یکی نوشته بود من ۲۰ تا مرض را می توانم از راه ناخن تشخیص بدهم.

در طب مصری قدیم می گویند برای ۳۰۰۰ سال قبل از چشم که نگاه می کردند وضع تمام بدن را از راه چشم تشخیص می دادند، الان هم این رشته را تقریبا احیاء کردند من ورقه اش را دیدم ورقه ی انگلیسی چاپ کردند ورقه ی بزرگی است چند صفحه ی بزرگ است یک دوربین مانند هم روی چشم، یک کسی آمد اینجا گرفت دیگر هم برای من هم برای، می گذارد روی چشم بعد آن، دیدم مثلا شاید هر ورقه ای ۱۰ عکس از ۱۰ عکس بود شاید هم بیشتر اصلا همین چشم پهلوی سیاهی یک نقطه ی خیلی کوچک سفیدی این طرف هست این علامت اینکه مثلا استخوان دنده ی چپ شما، عجیب بود یعنی یک چیز عجیبی من دیدم به چشم خودم دیدم.

یک نقطه ی سفید آن طرف است این مثلا معنایش این است که استخوان پای شما اینطور است، یا مثلا این سیاهی، تمام ظرافت ها و شکل های ظریف چشم را در آنجا گذاشته بود می گویم تصویر نمی دانم ۶ صفحه یا ۷ صفحه بود صفحات بزرگ جلوی من گذاشت من دیدم، آن وقت دوربین می گذاشت روی چشم یک دوربین مخصوصی با آن چشم را روشن می دید آن وقت آن شکلی را که در چشم می دید می آمد در این صفحات در آن عکس ها دنبال می کرد ادعایش این بود که این در مصر بوده در ۳۰۰۰ سال قبل در مصر.

من یک وقتی رفتم نزدیک دکتر چشم در قم به او گفتم گفت تا حالا من این را نشنیده بودم دکتر چشم معروفی هم هست گفت تا حالا من این را نشنیده بودم اصلا گفتم چرا من دیدم به چشم خودم دیدم و آمد گفت مثلا به علیرضا می گفت مثلا چهار ساله یا پنج ساله بودی استخوان پایت اینطوری مثلا یک ضربه ای خورد این در چشم منعکس شده بود خیلی چیز عجیبی بود واقعا یک چیز غریبی بود انعکاش در چشم، آن وقت من عکس ها را هم نگاه کردم عکس ها را یک چیز یک نقطه ی سفید این طرف بود یک نقطه ی سفید آن طرف بود یک چیز خیلی ریز اصلا ابتداء غیر قابل تصور آن وقت زیرش شرح داده بود به انگلیسی که این علامت این است آن علامت این است.

و یکی از راه‌های تشخیص کل بدن اصلا کل بدن قلب ، ریه ، همه را از راه چشم تشخیص می‌داد ، قلب درست کار می‌کند ، فلان درست کار می‌کند ، قند ، قند که حالا از راه چشم محسوس است ، چون می‌گویند قند تاثیر اساسی اش اساسا روی جایی است که رگ‌ها خیلی باریک هستند مویرگ‌ها یکی چشم است یکی مغز است یکی هم کلیه است مثل اینکه تاثیر قند روی این سه جهت روی این جهت است آنجا مویرگ‌ها فوق العاده باریک هستند این عبور خون یک مقدار با مشکل روبرو می‌شود .

علی ای حال دقت کردید این ارتباط واقعی است نه ارتباط ظاهری این جعل ارتباط نمی‌کند ، این ما در حقیقت شما الان ، الان خود شما هم تعجب کردید که ارتباطی با ، می‌گویم نگاه کرد به پسر گفت مثلا شما ۴ ساله بودید یا چند ساله بودید مثلا پای چپ شما استخوانش ضربه خورده است ، حالا مثلا ۱۰ - ۱۲ ساله بوده ، بیشتر یادم نیست دقیقا ، آدم خیلی خوبی هم بود سید هم بود اهل هند و آنجا بود اما در کانادا رسماً دکتر بود دکتر چشم بود آمده بود اینجا این دوره‌های سریع در اینجا گذاشته بودند در این طلاب خارجی دوره‌ی یکساله سریع آمد اینجا و لذا نزد من آمد عکس‌ها را هم آورد نقشه‌ها را آورد من دیدم یک شبه درس طلبگی هم می‌خواند و الا در خود کانادا اصلا مطب داشت یعنی محل طبابتش بود کارش هم روی چشم بود تشخیص بیماری‌ها را هم از این راه آورد ، دوربینش را هم آورده بود دوربین بزرگی نبود روی چشم گذاشت خودش می‌دید من که نگاه نمی‌کردم و بعد یکی یکی روی این عکس‌ها تطبیق می‌داد حالا چاپ کردند یا چاپ نکردند اما آن نسخه‌ای که من دیدم چاپی بود خیلی ملون بود و بزرگ هم بود نمی‌دانم ۶ صفحه یا ۵ صفحه یا چند صفحه‌ی ملون بزرگی بود که تمام این اقسام احتمالات چشم را در آنجا آورده بود و اینکه دال بر چیست .

البته ایشان به من می‌گفت چشم شما آب می‌آورد راجع به خود من و بعد از ۵ - ۶ سال آب می‌آورد گفتم خیلی خوب ، حالا علاجی گفت نه علاجی ندارد بالاخره ممکن است یک کمی دیر و زود بشود اما علاجی ندارد می‌آورد البته آن زمانی که ایشان گفت ۱۰ - ۱۲ سال شاید بیشتر می‌شود آب نیاورده حالا حرف ایشان که درست در نیامد ، راجع به خود ما که تطبیق نشد حالا به هر حال الامر بید الله با اینکه من داروی چشم مصرف نمی‌کنم اصولا در طب قدیم هم یک کمی کار کردم روی چشم و گوش کار کردم چشم چون می‌گویند خیلی حساس است ترسیدم خدای نکرده دارویی چیزی روی چشم کسی بزنم کور بشود ، لذا احتیاط کردم اصلا در چشم کلا وارد نشدم و برای من هم گاهی اوقات مثلا قطره‌ای از هند آوردند که در چشم بریزید آن هم نریختم احتیاط کردم ، روی چشم خیلی احتیاط می‌کنم خیلی عضو حساسی است لطیف است گفتم خدای نکرده یک قطره‌ای بریزیم این کور بشود خوب این کارش خیلی مشکل است یعنی و خصوصا ، خصوصا من نگاه کردم متاسفانه بعضی از این کتب طب قدیم را که مثلا می‌خواسته چاپ بشود یک لفظی را مشابه لفظ دیگری بوده برداشته اشتباه نوشته است در یک کتاب طبیبی هم هست که از عیون کتب طبیبی در چشم است .

یک چیزی را مثلاً نوشته بود بریزید در چشم آن یک ماده است ، این چیزی که ایشان نوشته بود فارسی فهمیده بود ، کتاب فارسی است ، آن محقق کتاب ذیل کتاب فهمیده بود یک چیز دیگری بود اصلاً ، اصلاً کلاً چیز دیگری بود ، چون وارد نبود محقق کتاب به اصطلاحات نمی خواهم حالا من ، در ذهنم هست شرحش نمی خواهم بگویم یک جا در یک کتاب فارسی دیگر مثلاً نوشته بود ثلثین ، ثلثین را فلان قرار بدهید این در یک کتاب دیگری که آمده بود آن را چاپ کرده بود نوشته بود که ثلاثین خوب ثلثین تا ثلاثین ، می گویم یک مشکل دیگر این کتب طب قدیم برای اینهایی که وارد نیستند لفظ را اصلاً جور دیگری می خوانند اصلاً دقت می کنید ؟ اصلاً اوضاع را ، اصلاً خطرناک است اصلاً در حد ، نمی خواهم الان آن مثال ، آن مثال هم الان در ذهنم حاضر است الان نمی خواهم آن مثال را بزنم ، یک ماده‌ی دیگری بوده این برداشته بد خوانده یک ماده‌ی دیگری خیلی هم لفظش شبیه هم هست ، شبیه هم هست بله .

یعنی حالا من بگویم یک لفظ تبرزد هست در لغت فارسی قدیم تبرزد همین نبات است ، نبات را می گفتند تبر یعنی قندشکنی ، چون آب این چیزی که می گرفتند آب نیشکر یک جوش می دادند بعد کفش را می آمدند جوش می دادند همینطور جوش می دادند همینطور که جوش پیدا می کرد غلیظ تر می شد ، اسم دارد ، جوش اول ، جوش دوم ، آخرین جوش دیگر نبات می شود سفت می شود این را می گفتند تبرزد یعنی با تبر باید بشکنیم یا ما می گوئیم با قندشکنی با قندشکن باید بشکنیم .

یک چیز دیگری داریم به نام بیل زد ، بیل زد یک نوع گیاه دیگری است که بارزد هم به آن می گویند این اصلاً ضد عفونی کننده‌ی چشم است بیل زد این یک گیاه مخصوصی است حالا تبرزد ، آن بدبخت نوشته بود بیل زد ، این حاشیه نوشته بود تبرزد یعنی در چشمش نبات بریزد ، خوب این نبات کورش می کند آن بیل زد اصلاً یک گیاهی است که شما شاید تا حالا اسمش را نشنیده باشید ، اسمش قاسنی ، قاسنی نه باز با قاسنی هم فرق می کند یک گیاه دیگری است که من دیدم آن گیاه را اصلاً یک شکل خاصی دارد یک ماده‌ای از آن خیلی هم در ایران نسبتاً تولیدش زیاد است و شنیدم نسبت به صادراتش به خصوص به آلمان زیاد است خیلی گیاه با ارزشی است فوق العاده با ارزشی است ، یک ماده‌ی طبیعی ، زخم می زنند از خودش در می آید سفید رنگ است دیدم خود گیاه را دیدم این قاسنی اسمش است ، قاسنی غیر از قاسنی است ببینید الفاظ خیلی شبیه هم هستند وارد که نباشند .

آن نوشته بود که بیل زد بریزید در چشم ، بیل زد درست هم هست چون یک ماده‌ی ضد عفونی است برای چشم هم هست برای چشم خیلی نافع است این توانسته بود بیل زد بخواند نفهمیده بود بیل زد چیست خیلی شبیه هم هست این تبرزد خوانده بود تبرزد نبات است این نبات را در چشم بریزند با آن ماده‌ی سایر اصلاً از زمین تا آسمان با همدیگر فرق می کنند .

غرضم این یک نکته ای است که باید در نظر گرفت که این اشتباهات خیلی تعجب است از مرحوم آقای نائینی قدس الله نفسه کلما را بان یکی گرفته است این یک نکته ای بوده که ان آوردند چرا چون می خواستند اعتبارا ایجاد ملازم ، روشن شد ؟ و چون اعتباری است ممکن است بردارند ممکن است کمش بکنند ، ممکن است زیاد ، روشن شد چه می خواهم بگویم ؟ ممکن است کم بکنند روشن شد ؟ اما اگر گفت کلما کانت الشمس طالعه این دیگر اصلا این حرفها را بر نمی دارد قابل برداشتن نیست .

غرض اینکه این چهار ، پنج سطری که ایشان اینجا نوشتند که من با حوصله دقیقا همه اش را برای شما خواندم انصافا یک معنای محصل ندارد و تعجب هم هست از ایشان که این مطلب را فرمودند اصلا دو تا مطلب کاملا مستقلند ربطی به هم دیگر ندارند آن یک عالم است این یک عالم است و این نکته اش نکته ی تعلیق است همان طوری که تعلیق گفت و تعلیق یک معنای حرفی به یک معنای حرفی ، یک معنای اندکاکای به یک معنای اندکاکای ، خود تعلیق هم باز معنای اندکاکای است ، خود این تعلیق هم چون با ان آمده است .

الا می گفت که وجوب اکرام زید معلق علی مجیئه ، اگر گفت معلق تصریح است این معنای

یکی از حضار : وجوب اگر کار عقل باشد این چه ؟

و صلی الله علی محمد و آله الطاهیرین